۹۱/۴/۲۸

سوره مبارکهٔ شمس

- وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها (۱): آیا تا حالا موقع طلوع و غروب خورشید را دیده‌اید که ضحی ندارد.

- وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها (۲): نور خورشید به خیلی از جاها می‌تابد ولی وقتی به قمر می‌تابد، خورشید مانند ماه می‌شود. یعنی خورشید به ما هم می‌تابد اما ما قمر نمی‌شویم و فقط قمر، قمر می‌شود. خاصیت نزدیکی و قرار گرفتن شیء در یک جایگاهی است که وقتی آن جایگاه در راستای خورشید قرار می‌گیرد، ماه می‌شود و اگر کسی در آن جایگاه قرار نگیرد ماه نمی‌شود ...

- وَ النَّهارِ إِذا جَلاَّها (۳): به تعبیر حضرت علامه «ضمیر مؤنث «ها» به ارض برمی‌گردد (البته کلمه ارض قبلاً ذکر نشده بود، ولی از فحوای کلام معلوم است روز زمین را ظاهر و آشکار می‌کند).» یعنی قسم به روز وقتی موجب آشکار شدن زمین می‌شود. حضرت علامه در این سوره شأن خورشید را بسیار بالا می‌برند و معتقدند خورشید همه‌چیز را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

- وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشاها (٤): شب هنگامی‌که زمین را می‌پوشاند ... دقت کنید آیه را این‌طور معنی نکنیم که شب هنکامی‌که خورشید را می‌پوشاند! زیرا شب نمی‌تواند خورشید را بپوشاند.

- وَ السَّماءِ وَ ما بَناها (٥) وَ الْأَرْضِ وَ ما طَحاها (٦) وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها (٧) بر اساس ترجمه حضرت علامه «سوگند می‌خورم به نفس و آن چیز نیرومند و دانا و حکیمی که آن را این‌چنین مرتب خلق کرد و اعضایش را منظم و قوایش را تعدیل کرد، اگر کلمه «نفس» در اینجا نکره ذکرشده به نظر برخی مفسرین به این دلیل بوده که به نفس شخص معینی نظر نداشت و به قول بعضی دیگر برای بزرگ جلوه دادن آن بود، ولی به نظر ما بعید نیست برای این بوده باشد که بگوید این خلقت آن‌قدر اهمیّت دارد که قابل‌تعریف و توصیف نیست و اینکه این خلقت را خبری هست و مراد از «نفس»، نفس انسانیت و جان همه انسان‌ها است.»

- فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها (٨): یعنی به واسطهٔ سوایی که نفس را کرده بود این سوّی منجر شد که قدرت الهام فجور و تقوی به نفس داده شود.

- قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها (٩): بی‌شکّ هر که خود را تزکیه کرد رستگار شد.

- وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها (١٠): و بی‌گمان آنکه خود را بیالود، محروم گشت.

- كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْواها (١١): ثمود از روی سرکشی [پیامبرشان] را تکذیب کردند.

- إِذِ انْبَعَثَ أَشْقاها (١٢): آنگاه که شقی‌ترین آن‌ها به پا خاست.

- فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ ناقَةَ اللهِ وَ سُقْياها (١٣): پس پیامبر خدا به آن‌ها گفت ناقه خدا را با آب خوردنش [آزاد] گذارید.

- فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاها (١٤): ولی او را تکذیب نمودند و ناقه را پی کردند، پس خدا آن‌ها را به گناهانشان بگرفت و با خاک یکسانشان کرد ...

- وَ لا يَخافُ عُقْباها (١٥): و از عاقبت آن باکی نمی‌داشت.

- در این سوره یازده قسم آمده است تا بگوید: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها (٩) وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها (١٠).

- حال سؤال اینجاست: تزکیه نفس چیست که اگر کسی آن را انجام دهد به صورت قطعی به فلاح می‌رسد و اگر کسی تزکیه نکند حتماً ناامید و مأیوس می‌شود. رستگاری یعنی شکوفا شدن همه استعدادهای انسان وابسته به تزکیه است.

- وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها (٧) فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها (٨): «نفس» و «سوّی» و «الهام فجور و تقوی» کلمات کلیدی هستند.

** شرح سوره:

- موضوع اول: مفهوم سوّی شدن

- انسان حقیقتی است که از طبیعت و فطرت تشکیل شده است، یعنی از یک‌طرف موطنش در نظام عالم و زمین است؛ می‌تواند شب را صبح کند و صبح را شب و عمر برایش موضوعیت دارد و به تدریج رشد کند و فطرت خودش را شکوفا کند ... این‌که بین فطرت و طبیعت وضعیتی قرار گرفته است که می‌تواند داد و ستد کند سوّی گویند. پس سوّی به معنای تعادلی است که بین قوای طبیعی و فطری ایجاد شده است. این تعادل به‌طور طبیعی و بدون طرح و برنامه مشخص می‌تواند سبب شود انسان با ملکوت و غیب آشنا باشد؛ یعنی قابلیت الهام از ملکوت پیدا می‌کند. اگر به فرد الهام فجور و تقوی می‌شود به خاطر سوّی شدن فطرت و طبیعتش است.

موضوع دوم: دستورالعمل سوی شدن:

- انسان بین قوای فکری یا ادراکی‌اش و قوای تحلیلی و احساسی‌اش ارتباط وجود دارد و درصورتی‌که بین این قوا تعادل وجود داشته باشد، الهام صورت می‌گیرد. یعنی اگر بین فکر و باور و عمل ارتباط وجود داشته باشد، الهام برای او صورت می‌گیرد، اگر انسان اهل علم و عمل باشد و علم و عملش متناسب باشد، به او الهام می‌شود. سوّای درونی عرضی است و فطرت و طبیعت سوّای طولی است.

- اگر کسی بگوید: آیا به همه آدم‌ها الهام می‌شود در جواب باید گفت: خیر همه نفس‌ها از این نظر که فطرت و طبیعتشان باهم است، در یک موطنی به آن‌ها الهام می‌شود ولی ممکن است بعد از مدتی آن‌قدر به این الهام‌ها بی‌اعتنا باشد که دیگر به او الهام نمی‌شود ... الهام در صورتی دوام پیدا می‌کند که بین فکر و عمل ارتباط برقرار شود.

- حضرت علامه در تفسیر المیزان بحثی دارند که این موضوع در آن توضیح داده شده است. در آنجا مطرح می‌کنند یک سری علوم عقلیِ کلی داریم و یک سری علوم جزئی. «الهام» عبارت است از علم به بایدها و نبایدها که بعد از علوم کلی در انسان تحقق پیدا می‌کند و اگر انسان علمش را تبدیل به عمل کند، از این الهام برخوردار می‌شود.

- خدا به انسان اذن داده است برای سوّی کردن نفس خود. الهام از آن‌کسی است که متناسب با علم خود عمل داشته باشند. یکسان‌سازی بین عمل و علم را «سوّی» گویند. یعنی اگر فرد علمش نسبت به عملش بیشتر باشد، نسبت به الهام الهی بی‌بهره می‌شود، او سوّی نکرده است ... حال اگر کسی «دسّی» کند؛ یعنی عمل خود را مخفی کند، علم ندارد و یا متناسب با علمی که دارد عمل نمی‌کند.

- «الهام» وابسته به استدلال نیست و وضعیتی است که در درون انسان یک حقایقی جاری می‌شود و مبنای آن حقیقت را نمی‌داند و فقط می‌داند که خوب است یا بد. مثلاً انسان به‌طور طبیعی نسبت به دروغ و کارهای فحشا موضع‌گیری منفی دارد و این موضع‌گیری منفی به وسیله الهام صورت می‌گیرد، ولی اگر انسان با این‌که می‌داند دروغ یا فحشا بد است و آن را انجام دهد دیگر الهام به او نمی‌شود و به‌طور طبیعی بعد از مدتی «فنیسره للعسری» می‌شود؛ یعنی انجام کار بد، برایش راحت است.

- انسان‌ها به نسبت علم و عملشان منحنی رشد پیدا می‌کنند. وقتی این منحنی رشد ایجاد می‌شود، شب و روز برای آن‌ها موضوعیت پیدا می‌کند ... شب و روز در هر جایی از قرآن مطرح می‌شود، بحث مراحل بلوغ و مراتب رشد است. زیرا شب و روز فرد دائماً تغییر می‌کند، او سن پیدا می‌کند. آیات اولیه که بحث شب و روز و ارض و سماء و شمس و ... است، ناظر به شب و روزی است که در انسان ایجاد می‌شود. انسان در صورتی رشد کمالی پیدا می‌کند که سوّی شود. این سوّی شدن در همه‌جا دیده می‌شود. شب با روز سوّی می‌شود یعنی در سیر رشد هرجایی که مربوط به انسان است، یک تعادل دوطرفه برقرار است. هر آنچه که در مراحل رشد انسان قرار می‌گیرد، نسبت بین دو چیز و تسویه بین آن دو است. مثلاً وقتی می‌گوییم فلان فرد بیست‌ساله است یعنی او بیست تا ۳۶۵ شب و روز گذرانده و بیست حالت علم و ادراک روی هم افتاده است. انسان دقیقاً در یک سیستم سوّی زندگی می‌کند و هرجایی این سیستم سوّی به هم بخورد، این رشد ناقص می‌شود. مثلاً اگر شب و روزش یکی شود و یا زن، زن نباشد و مرد، مرد نباشد و ... یعنی هر آنچه در سیستم انسان حالت دوتایی دارد سوّی بودنش قطع شود، الهام فجور و تقوایش و سیستم غیب و ملکوتش قطع می‌شود.

– نکته: هر صفتی یک مرحله «ظهور» دارد و یک مرحله «نهفته» که باید بین این دو مرحله تسویه صورت گیرد. هیچ صفتی نیست که در ما به‌یک‌باره ظهور پیدا کند، حتماً باید سیری داشته باشد تا ظهور کند و باید بین ظاهر و باطن و نهفته و آشکار یک ارتباط خطی ایجاد شود. درست مانند ظاهر شدن شب و روز که این ظاهر شدن به خاطر تسویه‌ای است که این‌ها دارند.

– سخن قرآن این است که اگر دوست دارید الهام داشته باشید و با ملکوت ارتباط پیدا کنید و به شما بگویند چه‌کاری انجام بده و چه‌کاری انجام نده، باید هر آنچه را که می‌دانید عمل کنید و این نسبت به آن منفعتی که دارد خیلی بالاتر است. این نسبت مانند این است که به کسی بگویند: تو یک‌قدم جلو بیا و ما صد هزار قدم جلو می‌آییم. یعنی نسبت اینکه تو عمل کن ما به تو الهام می‌کنیم. ما چون همه اطلاعاتمان را از راه استدلال می‌گیریم فکر می‌کنیم الهام چیز کمی است و برایمان پذیرفتنی نیست که به کسی الهام شود و متأسفانه به او اعتماد نمی‌کنیم. باید بدانیم که اگر کسی اهل عمل است و اگر برایتان دلیل نیاورد و حرف یا سخنی را گفت، حرفش را بپذیرید حرف او از ده‌ها استدلال قوی‌تر است. سیستم استخاره هم سیستم الهام است. در الهام انگار خدا از آسمان آمده است و در گوشمان می‌گوید: فلان کار را بکن.

– سؤال: اگر انسان از ده موردی که می‌داند به پنج مورد آن عمل کند آیا به همان اندازه به او «الهام» می‌شود؟

– پاسخ: بله به همان اندازه به او الهام می‌شود و در همان موارد می‌داند که درست است یا غلط. انسان نسبت به آنچه که عمل نمی‌کند، گیرندگی ندارد. انسان باید گیرندگی داشته باشد. وقتی همهٔ دانسته‌های انسان عمل شود، کل سیستم انسان الهام می‌شود و استدلال به کمک الهام می‌آید. در واقع بعد از هر استدلالی الهام است. حتی استدلال به‌خودی‌خود ارزش ندارد.

دعا:

– ان‌شاءالله تصمیم بگیریم به همه دانسته‌هایمان عمل کنیم و اگر این اتفاق بیفتد و سیستم الهاممان راه بیفتد، مجهز به ادراکی می‌شویم که سنخ ادراکش با ادراک‌های فکری متفاوت است. در این سیستم به درون فرد نجوا می‌شود و این مسئله ارزشش بسیار بالاست. اینکه خدا انسان را این‌گونه قرار داده و هیچ موجودی را چنین قرار نداده، بسیار ارزشمند است.

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

اللهمّ صل علی محمد و آل محمد و الحمدلله ربّ العالمین